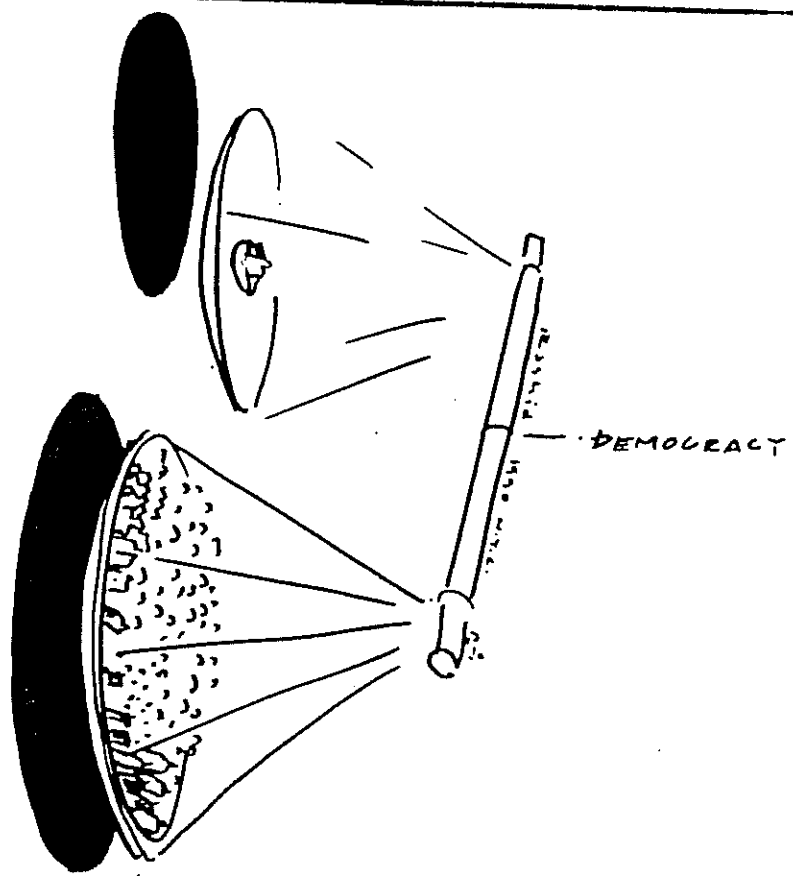


## سیر دموکراسی در شوروی و اصلاحات گرباچف

۴. روزبه

از ماه مارس ۱۹۸۵، زمانی که میخائیل سرگویچ گرباچف به دبیر کلی حزب کمونیست شوروی انتخاب شد، جهان دستخوش دگرگونی‌های بزرگ انگیزی شده است. بسیاری از این دگرگونی‌ها وجود خود را مدیون تحولات جامعه شوروی و اصلاحات گرباچف هستند. واژه‌هایی چون «گلاسنوست» (فضای باز یا بازگشایی) و «پرستریکا» (بازسازی) زبان زد چپ و راست در بهیمة سیاست جهان شده است. جمهوری‌های ادموکراتیک چک و دراروای شرقی گویی به دورانی خاص و بسیار دور تعلق دارند، اگر چه زمان زیادی از فروپاشیدن آنها نمی‌گذرد. دیوار برلن، این جلوة جهانی شرق، از غرب، این نماد جنس میلیونها انسان و این سمرف ترفین حربه‌ی تبلیغاتی غرب علیه شرق، یک شبه تبدیل به تفریح گاه جهانگردان شده و نگه‌های آن برای عبرت آیندگان به فروش می‌رسد. زندانیان دیروز سالاران امروز شده‌اند و سالاران دیروز با در آرمگاه‌های گم‌نام خرابیده‌اند و با درخت و خواری در انتظار رأی امروزیان بسر می‌برند.

امروز بیش از گذشته چشمها به شوروی دوخته شده است. همه مشتاق‌اند بدانند چه بر سر آنهایی که این تحولات را شروع کردند خواهد آمد؟ آیا شوروی و نظام برآمده از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ نیز به تحولات پر شتاب اروپای شرقی دچار خواهد شد؟ یا آنطور که گرباچف مدعی است سوسیالیسم دموکراتیک (و نه سوسیال دموکراسی) به عنوان طرحی جدید برای بشریت قرن بیست و یکم در آن کشور یعنی ریخته خواهد شد؟ آیا ما با پایان سوسیالیسم روبرو هستیم یا با پایان نظام استالینی و تولد سوسیالیسم



با هدف قرار داده است. این دو محور که روی هم می‌توان آنها را اصلاحات گریباچف خواند هر کدام در دوره ای خاص از تاریخ اتحاد شوروی ریشه دارد، بدین معنی که نظام سیاسی و اقتصادی جامعه در اثر تحولات دو دوره‌ی تاریخی شکل گرفته است. تحولاتی که بعدها به عنوان اصول تغییر ناپذیر و بنیادی نظام شوروی و بطور کلی بشکل معنی و مفهوم زوده ناپذیر نظام سوسیالیستی در سطح جهان درآمد. به همین دلیل نیز اصلاحات گریباچف (اگر به انجام آنها موفق شود) به ناچار نتایج نظری (تئوریک) این دو دوره را (که به صورت جزم‌هایی غیر قابل بازنگری در آمده) مورد بازنگری و تفسیر دوباره قرار می‌دهد.

دو دوره‌ی تاریخی مورد بحث عبارتند از: دوران ۲۱ - ۱۹۱۷ که کنگره‌ی دهم حزب کمونیست شوروی در سال ۱۹۲۱ نقطه‌ی اوج آن بود. در این دوره مفهوم ادیکتاتوری طبقه کارگر به ظاهر از نظر به عمل رسید و تثبیت شد. البته تثبیت ادیکتاتوری طبقه کارگر به آن شکل، همانی نبود که مارکسیست‌های اروپایی انتظارش را داشتند و حتما رهبران بلشویک قبل از انقلاب اکتبر نیز تصورش را نمی‌کردند. نظام سیاسی شوروی تا بر سر کار آمدن گریباچف، با وجود فراز و نشیب‌های بسیار در این دوره پایه‌گذاری شد. دوسین دوره‌ی تاریخی مورد بحث فاصله‌ی بین کنگره‌های ۱۷ و ۱۸ حزب کمونیست شوروی یعنی سالهای ۳۴ - ۱۹۲۸ است. در این دوره اولین برنامه‌ی ۵ ساله‌ی اقتصادی به اجرا گذاشته شد و در واقع اقتصادی متمرکز و برنامه‌ریزی شده به عنوان شکل اصلی یا تنها شکل واقعی اقتصاد سوسیالیستی تثبیت شد. در این دوران مالکیت فردی بر وسایل تولیدی شده و (اعم از زمین و کارگاه تولیدی و یا هرگونه بنگاه خدماتی) منتهی شد و مالکیت دولتی جایگزین آن شد. برای درک بحرانی که موجب اجتناب ناپذیری اصلاحات سیاسی و اقتصادی گریباچف شده است باید آنچه را که در این دو دوره به صورت اصلی و یا قاعده‌ی نظام سوسیالیستی شکل گرفت مورد بررسی قرار داد. بحران کنونی شوروی ناشی از ناکارآمدی نظام سیاسی و اقتصادی‌ای است که در این دو دوره پایه‌ریزی شد.

دوره‌ی ۲۱ - ۱۹۱۷ (پایه‌ریزی نظام سیاسی در شوروی):

در تاریخ ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ (۷ نوامبر ۱۹۱۸ به تقویم جدید شوروی) حزب

واقعی؟ آیا شوروی خواهد توانست اقتصاد را یکد و بحران زده‌ی خود را از سر سازی کند یا چاره‌ای جز تسلیم شدن در برابر نظام سرمایه‌داری نخواهد داشت؟ آیا آزادی سیاسی و مردم‌سالاری (دموکراسی) فقط به شکل پارلمانی همراه با اقتصاد سرمایه‌داری امکان‌پذیر است یا می‌توان مردم‌سالاری را با اقتصادی اشتراکی همراه کرد؟ پاسخ این پرسش‌ها را شاید بتوان از دو جستار تاریخی بیرون آورد. اول، بررسی دیگرگونی‌های سیاسی شوروی و امکان بنای نظام مردم‌سالار و دوم، تحول وضعیت اقتصادی شوروی و امکان بازسازی آن در راستای عدالت اجتماعی بیشتر.

این نوشته سیر دموکراسی در شوروی و اصلاحات گریباچف را به کوشا می‌برد می‌کند. بدین معنی که مقاله یک بررسی تحقیقی نیست و بیشتر می‌خواهد نگاهی کلی به مسأله مورد بحث بیندازد.

به باور من تحقیق همه‌جانبه در اوضاع برتب و تاب کنونی شوروی کار بسیار دشواری است. مسائل چنان با شتاب در حال تحول اند که مجال بررسی تحقیقی را به ناظر علاقه‌مند نمی‌دهد. چه بسیار از مسائلی که امروز در گردهمایی‌های حزبی و دولتی یا در رسانه‌های شوروی مطرح می‌شوند تا چند سال پیش می‌توانست افراد را اگر نه تا پای مرگ که به دامن سخنی‌های بسیار برانند. تاریخ‌نگاری شوروی که لئون ترنسکی به درستی آن را «مکتب جمل استالینی» نام نهاد امروز از اعیان‌تهی می‌شود و انقلابی‌هایی چون بوخارین و پیاتاکف دیگر دشمن مردم شناخته نمی‌شوند، اگرچه گویی هنوز نوبت ترنسکی نرسیده است. از همین رو برای یک بررسی دقیق‌تر شاید هنوز باید منتظر باقی ماند. ولی این بدین معنی نیست که نشود چارچوب کلی بحران در شوروی را مشخص کرد، راه حل‌های رهبری را مورد بررسی قرار داد و تا اندازه‌ای جهت‌های احتمالی حرکت را تعیین نمود.

آنچه به اصلاحات گریباچف معروف شده دو محور دارد. دو واژه‌ی زبان روسی یعنی گلاسنست (شفای باز) و پریستریکا (بازسازی) جلوه‌گر این دو محور هستند. گلاسنست سلسله اصلاحاتی است که نظام سیاسی شوروی را مد نظر دارد و پریستریکا آن دسته اصلاحاتی است که نظام اقتصادی شوروی

در نظامی از این نوع، حزب پیشرو با رهبری روشنفکران انقلابی و مارکسیست زمام امور جامعه را بدست می گیرد، حزبی که به هیچ طبقه خاصی وابستگی مستقیم ندارد هرچند مدعی رهبری طبقه کارگر است و رهبری آن نیز در دست روشنفکرانی است که خود تلقی مستقیم به طبقه کارگران دست کار (Manual Labourers) ندارند ولی آرمان آنها نفی جامعه ی طبقاتی است.

هر کدام از چهار بدیل یاد شده در طول سالهای ۱۸-۱۹۱۷ به نوعی تجلی یافتند ولی تنها یکی از آنها موفق به تثبیت خود شد. دولت موقت کوزنکی بلور دموکراسی پارلمانی، کودتای ژبرال کزیلف تلور کوشش برای بازگشت به نظام گذشته، ائتلاف بلشویکی - اس. آن چپ بر تلور حکومت شورایی، و حکومت حزب کمونیست که در سال ۱۹۲۱ قطعیت یافت تلور حکومت تک حزبی بودند.

نورته های مارکسیست های اروپایی غیر روس و رهبران بلشویک پیش از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ همه بازگو کننده ی این نکته هستند که مفهوم ادیکتاتوری طبقه کارگر، برای آنها آنچه که در شوروی برقرار شد نبود. این حقیقت در مورد مارکسیست های روس بخصوص وقتی بیشتر آشکار می شود که نهاد شورای (Soviet) را مورد توجه خاص قرار دهیم. نهاد شورای اولین بار در انقلاب ۱۹۰۵ به شکل خود جوش ظاهر شد. کارگران شهر سن پترزبورگ ( پترو گراد و لنین گراد بعدی) بدون رهبری و دخالت احزاب سوسیالیست اقدام به تشکیل شورای کرده و اداره ی واحدهای تولیدی، و حتی در مقطعی کنترل پایتخت تزاری، را در دست گرفتند. احزاب سوسیالیست بعد از این واقعه به جنبش خود انگیزه پیوستند و در سازماندهی و بالا بردن کیفیت آن شرکت فعال کردند. مشابه همین جریان در مقطع انقلاب فوریه ۱۹۱۷ نیز شکل گرفت. بدین معنی که همزمان با اعتصاب های گوناگون که منجر به سقوط تزار شد شورای زمام امور را از پائین در دست گرفتند. به همین دلیل هم در مرحله ی استعفا ی تزار و روی کار آمدن دولت موقت، شورایا به عنوان وجه دیگر قدرت در برابر دولت قدیم علم کردند. احزاب سیاسی این بار نیز بعد از وقوع حادثه به جنبش پیوستند. همین که بلشویک ها برای مشروعیت بخشیدن به تسخیر قدرت

کمونیست به اصرار لنین و با تکیه بر قدرت تشکیلات خود در شهر پتروگراد ( لنین گراد فعلی) دولت موقت را سرنگون ساخت. حزب کمونیست این کار را به نام شوراهای سراسری کارگران و دهقانان و سربازان انجام داد و روز بعد نیز تأیید این نهاد را دریافت کرد. دولتی که از ماه دسامبر ۱۹۱۷ تا مارس ۱۹۱۸ بر کشور حکومت کرد انقلابی بود از حزب کمونیست ( که از حمایت اکثریت کارگران در شورای سراسری برخوردار بود) و اس. آن های چپ ( حزب سوسیالیست های انقلابی - که مورد حمایت اکثریت دهقانان در شوراهای سراسری تزار داشت). این دولت مشروعیت خود را در تأثیر شورایا می دید. شورایا نیز تا این تاریخ نهادی بودند که در آن احزاب سوسیالیست آزادانه فعالیت می کردند و با توجه به شرایط بحرانی آن دوران می توان انتخابات و روند طرح مسائل سیاسی و اجتماعی در آن را دمکراتیک و آزادمنشانه ارزیابی کرد.

در طول سال ۱۹۱۷ چهار بدیل سیاسی که آشکار اقتصادی خاص خود را نیز همراه داشتند در مقابل مردم روسیه تزار داشت. اول، بازگشت به نظام پیشین یعنی نظام تزاری یا یک دیکتاتوری نظامی با حاکمیت اشراف و با انقلابی از اشراف زمین دار و سرمایه داران. دوم، نظام دمکراسی پارلمانی (با بورژوازی) که دولت موقت پرچم دار آن و احزاب لیبرال - بورژوا (مانند کادت ها) و برخی احزاب سوسیالیست (اس. آن. های راست) حامی آن بودند و مجلس مؤسسان از لحاظ نظری اهرم و وسیله ی تغییر نظام پیشین و تثبیت نظام جدید توسط این بدیل بود. سوم، نظام شورایی که معنی آن قدرت یابی شورایا به عنوان مجلسی طبقات پائین جامعه بود. شورایا که از همان فردای سقوط تزار در روسیه شکل گرفتند، به عنوان بدیل دولت موقت آن فرآیندی را بوجود آوردند که در تاریخ شوروی به قدرت دوگانه معروف شده است. چهارم، نظام یک حزبی که در واقع نتیجه ی تثبیت قدرت بلشویک ها شد. در چنین نظامی قدرت سیاسی در دست اشراف زمین داری که تجلی قدرت خود را در دربار تزار می دیدند نبود؛ همپطور قدرت سیاسی در دست سرمایه داران لیبرال که تجلی قدرت خود را در چارچوب نظام اقتصادی سرمایه داری و در مجلس منتخب عموم جامعه جستجو می کردند نیز نبود؛ در عین حال قدرت سیاسی در کف شوراهایی که با روشی دمکراتیک و در محیطی آزاد و با رقابت احزاب انتخاب می شدند هم نبود.

مخالفان سیاسی دولت بلشویکی بودند. اینک دست در دست دولت های خارجی و بقایای نظام تزاری سعی در نابودی حکومت جدید داشتند. جنگ داخلی در روسیه بر سر هست و نیست دولت بلشویکی بود. برای پیروزی در جنگ داخلی دولت بلشویکی بسیاری از اعتقادات پیشین خود را زیر پا گذاشت و دست به اعمالی زد که در شرایط عادی شاید تصور آن را نیز نمی توانست بکند. مجموعه ی اقدامات بلشویکیها در این دوران به اکمونیسم جنگی معروف است. بدون اینکه وارد جزئیات این برنامه شویم باید گفت که اکمونیسم جنگی با فشار بر مردم (بخصوص دهقانان) و نظامی کردن بسیاری از وجوه جامعه موفق شد دفاع از حکومت جدید را سازماندهی کند و آن را به سرانجام برساند.

بزرگترین قربانی اکمونیسم جنگی<sup>۱</sup> و دفاع از حکومت جدید و انقلاب در مقابل نیروهای واسپگرا و حاکمان خارجی آنها در درجه ی اول دموکراسی شورایی بود و دیگر آن دسته از اجزایی که در طول جنگ داخلی با بلشویک ضمنی پشتیبان دولت بلشویکی بودند و با بدلیل اختلاف شدید با بلشویک ها بی طرف باقی مانده بودند. بدین معنی که پس از پایان جنگ داخلی این مقطع کنگره ی دهم حزب کمونیست (۱۹۲۱) در اثر تصمیمات این کنگره هم اجزای مخالف به کلی غیر قانونی اعلام شدند و هم شوراها از محتوای دموکراتیک خود خالی گشته و به نهادهای نمایشی تبدیل شدند. حقیقت این است که حزب کمونیست در پایان جنگ داخلی بر سر یک دو راهی تاریخی قرار گرفت. در این تاریخ حزب کمونیست با می پایت مشروعیت خود را به رأی عمومی می گذاشت و بدینال آن احتمال شکست را نیز در نظر می گرفت و یا با از بین بردن نهادهای دموکراتیک و اجزای مخالف ادامه ی قدرت و حکومت خود را تضمین می کرد. حزب کمونیست به دلایل عینی راه حل دوم را انتخاب کرد. بدین معنی که با ارزیابی از عملکرد خود در طول جنگ داخلی به این نتیجه رسید که چنانچه حقانیت خود را به رأی عمومی و یا به رأی شوراها بگذارد بی شک بازنده خواهد بود. می توان گفت که بلشویک ها در شرایطی قرار گرفته بودند که اخیراً دولت انقلابی ساندیست ها در نیکاراگوئه با آن روی در رو شد.

قیام کروشتات، انکاس و تبلور ناراضیاتی توده ای، سرکوب شده، آزادی

توسط خود لازم دیدند تا بدیند شوراهای راجلب کنند و حکومت انقلابی بلشویکی - اس. آر چپ نیز مشروعیت خود را در شوراها می دید، نشان دهنده ی این واقعیت است که در ابتدا نظام شورایی مورد نظر حکومت جدید بوده است نه نظام تک حزبی. اعتقاد به نظام شورایی، تمدد اجزای و حکومت انقلابی حتی تا ماه مارس ۱۹۱۸ در نوشته های لینین دیده می شود<sup>(۲)</sup>. دلایل اعتقاد مارکسیست های روس و بخصوص بلشویک ها به حکومت شورایی دو وجه ذهنی و عینی داشت. از نظر ذهنی این دسته از روشنفکران آموزش های نظری خود را در مکتب مارکسیسم اروپای غربی دیده بودند. این آموزش ها مساله ی حکومت کارگری را با دیدی آزادمنشانه و آزادی خواهانه مورد نظر داشت. از لحاظ عینی جامعه ی روسیه اکثر از دهقانان تشکیل می شد و روشنفکران و کارگران در اقلیت قرار داشتند. طبیعی بود که برای تشکیل دولت و نظام جدید مشارکت دهقانان و نمایندگان سیاسی آنان مورد توجه باشد.

اما چه شد که چنین آغازی چنان فزجایی داشت؟ چرا نظام شورایی که می رفت مفهومی جدید از دموکراسی و مردم سالاری بیافریند به نظام تک حزبی و دیکتاتوری حزب کمونیست انجامید؟ تاریخ نگاران و تفسیرگران سیاسی و نمایندگان اجزای و طبقات در این باره بسیار نوشته اند. تفسیر و تالیف و حتی گاهی خود واقعیت در بسیاری از این نوشته ها با یکدیگر تفاوت آشکار دارند. در اینجا خواهیم کوشید تا جای ممکن بدون پیش داوری به روی دادها نگاهی بیندازیم.

انقلاب بلشویکی - اس. آر چپ در ماه مارس ۱۹۱۸ و در اثر اختلاف بر سر قرارداد صلح برست - لیونوفک بر هم خورد. قرارداد صلح ا برست با کشور آلمان حدا حزب کمونیست را تا پای انشعاب پیش برد. پس از بستن قرارداد، بلشویکیها مصمم شدند دولت را به تنهایی رهبری کنند چرا که مخالفان سوسیالیست آنها (منشویکیها، اس. آر های چپ و راست و غیره) حاضر به اختلاف با آنان نبودند و بلشویک ها هم سعی جدی در جلب رضایت آنان نکردند. با شروع جنگ داخلی در پاییز ۱۹۱۸ همه ی معادلات سیاسی روسیه بر هم خورد. جنگ داخلی جامعه ی روسیه را به گونه ای تهر آمیز قطعی کرد. بسیاری از اجزای و انفرادی که تا دیروز

آزاد در بازار و مالکیت خصوصی در پیش گرفتند. این سیاست اقتصادی که به انحصار ارباب ( سیاست نوین اقتصادی) خوانده می شد، در نظر بسیاری از بلشویک ها عقب نشینی دولت انقلابی در مقابل واقعیت های عینی به حساب می آمد. هدف نپ بازسازی اقتصاد ورشکسته شوروی بود. اقتصاد شوروی در این برهه از مناطق محدود صحنه (متمرکز در چند شهر بزرگ) بر پایه های صنایع نیمه سنگین و سبک و مناطق کشاورزی که مانند اقیانوسی منطقه های صحنه را در محاصره خود داشتند تشکیل می شد. بنابراین جامعه ی شوروی اساسا جامعه ای بود روسیایی و دهقانی، نه شهری و کارگری. بدنبال جنگ اول جهانی و جنگ داخلی، نظام اقتصادی شوروی (اعم از تولید کارخانه - ارتباطات - کشاورزی) از هم پاشیده شده بود و نپ قصد بازسازی این نظام را داشت. یعنی قبل از هرگونه برنامه ریزی برای رشد و صحنه کردن جامعه باید آنچه که در گذشته وجود داشت را بازسازی می کرد.

در این دوران مناطق شهری به طور کلی زیر نفوذ دولت قرار داشتند. صنایع، بانکها و دیگر واحدهای تولیدی توسط دولت مصادره شده بودند و دولت در میان طبقه کارگر محبوبیت داشت (اگرچه نمی شود این واقعیت را با مراجعه به رای کارگران ثابت کرد). اما مناطق روستایی ( یعنی آنجایی که اکثر جمعیت متمرکز بود) اصولا زیر نفوذ و اختیار دولت قرار نداشت. حزب کمونیست تا دهه ۱۹۳۰ نتوانست تشکیلات استواری را در بین دهقانان شوروی بنا نهد(۳). بنابراین ارباب، اصولا کوششی بود در راه بازسازی اقتصاد شوروی با ایجاد تامل و یا میزان کردن اقتصاد شهری ( در اختیار دولت) و اقتصاد روستایی ( در اختیار میلونها دهقان خروده مالک). در چنین ماده ای، دولت با استفاده از نیروی بازار و تسلط اش بر نظام اداری، مالی و ارتباطات کشور در ازای فروش محصولات صحنه، از بخش روستایی محصولات کشاورزی ( اعم از غذایی و مواد اولیه برای بخش تولیدی) دریافت می کرد.

جناح استالینی حزب کمونیست در سال ۱۹۲۸، بر جناح های دیگر حزبی پیروزی کامل یافت و برنامه ی اقتصادی پنج ساله ی اول را آغاز کرد. جناح یا گرایش استالینی حزب با به اجراء در آوردن برنامه ی پنج ساله ی

عمل و استقلال اتحادیه های کارگری از میان رفت و در حزب با از بین رفتن حق گرایش، برای اولین بار استبداد دولت در جامعه به درون خود حزب نیز کشیده شد. بنابراین، در نتیجه ی تصمیمات کنگره دهم حزب کمونیست، نظام سیاسی شوروی بطور کامل از نظام شورایی به نظام تک حزبی تغییر کرد. حزب کمونیست در این فرآیند حتی در درون خود آزادی های سیاسی را محدود کرد اگرچه آن را بکلی از بین نبرد. البته در این مقطع حزب کمونیست با آنچه بعد از سال ۱۹۲۴ ( کنگره ی هفدهم حزب) در آن شکل گرفت، و آن را شاید بتوان فقط اتوحش استالینی نام نهاد، هنوز فاصله زیادی داشت. اما شکی نیست که جایگزینی دستگاه دیوانی حزب به جای نهادهای دمکراتیک ( شوراها، اتحادیه های مستقل کارگری و...) در جامعه، بیان و سکری برتاب اتوحش استالینی، در آینده بود. این واقعیت را می توان به سادگی در آخرین نوشته های لینن، که به اوصیت نامهای وی معروف شده است مشاهده کرد. در این نوشته ها لینن، که در بستر مرگ بود، بدون پنهان پوشی وحشت خود را از رشد دیوانان سالاری ( بوروکراسی) حزب، از قدرت بی حد نهادهای حزبی که در اختیار استالین قرار داشتند و از امکان برخورد رستیز بین شش رهبر طراز اول حزب نشان می دهد. البته امروزه راه حل های لینن غیر عملی بودن خود را نشان داده اند، ولی همین که او خطر را دیده بود نشان دهنده اشکالاتی عمده در نظامی است که او و دیگران به وجود آورده بودند.

بنابراین، حزب کمونیست پس از پیروزی در جنگ داخلی و حفظ نظام انقلابی در مقابل یورش دولتهای خارجی و نیروهای وابستگرای داخلی به جای بازگشت به نظام شورایی و کردن نهادن به رای عمومی ( که در آن زحمتهای اکثریت را تشکیل می دادند) تصمیم به حفظ قدرت گرفت و کمربند استبداد را تنگ تر کرد. بزودی نظام تک حزبی ۱ دیکتاتوری طبقه کارگری و بهمهما ادوات همه خلقی، خوانده شد و ترجیح های نظری خاص خود را نیز همراه آورد که در اینجا فرصت توضیح آن ها فراهم نیست.

دوره ی ۳۴ - ۱۹۲۸ ( پایه ریزی نظام اقتصادی در شوروی):

همزمان با تنگ تر کردن کمربند استبداد در جامعه و محدود کردن آزادی های درونی حزب، بلشویک ها از نظر اقتصادی، سیاسی صحنه بر رقابت

اقتصاد و حمله‌ی پرستریکا قرار گرفته‌اند. دوران است. همانطور که قبلاً گفته شد این نظام در مرحله‌ی اول هرگونه مالکیت فردی بر وسایل تولیدی جامعه را از بین برد. میراث دیگر نظام استالینی و ماکسیم تاشی از آن، تمرکز تولید و برنامه‌ریزی تا حد کوچکترین جزئیات روند تولید بود. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ زمانی در روسیه به وقوع پیوست که روابط سرمایه‌داری هنوز در امپراتوری تزاری مراحل آغازین خود را می‌گذراند. بنابراین بسیاری از نهادهای اقتصادی که همراه صورت‌بندی اقتصادی سرمایه‌داری در جوامع اروپای غربی بوجود آمده بودند در روسیه هنوز شکل نگرفته بودند. یکی از این نهادها وجود صنایع (بخصوص صنایع سنگین و پایه) بود. یکی دیگر از این نهادها توزیع کنندگان خود بودند که تازه بعد از انقلاب اکتبر رشد کیفی و کمی قابل توجه‌ای نشان داده بودند. ۱ انقلاب استالین از بالا برای صنعتی کردن کشور از یک سو تأکید بر برنامه‌ریزی خودی کرد. از سوی دیگر با از بین بردن مالکیت فردی بر وسایل تولیدی، توزیع کنندگان کوچک نیز از بین رفتند. در جوامع سرمایه‌داری توزیع کنندگان خود مانند موبیرگهای بدن انسان فرآورده‌ها را به دور افتاده‌ترین نقاط می‌رسانند و البته انگیزه آنها نیز سود است. در شوروی دهه ۱۹۳۰ نظامی قشر از جامعه ناگهان و بکلی از میان برداشته شد و مسئولیت اجتماعی آن را دولت بر عهده گرفت. این گونه تصمیم‌گیری و عمل کردن ناگهانی و بی‌قاعده یکی از ویژگی‌های بارز ۱ انقلاب استالین از بالا بود. جناح استالینی حزب که خود را از قید پانسمگویی به جامعه خلاص کرده بود با رسالتی که برای خود به عنوان تنها حزب پیشان قائل بود اقدام به نابودی بسیاری از نهادهای جامعه کرد بدون اینکه جایگزینی بجز دستگاه دیوان دولتی برای آن داشته باشد.

تمرکز و برنامه‌ریزی تولید تا حد تعیین کردن جزئی‌ترین مسائل روند تولید (با وجود به بهبودگی کشاندن بسیاری از نیروها) باعث بوجود آمدن صنایع پایه در کشور شد و بی‌شک در پیروزی نهایی شوروی در جنگ جهانی دوم و قد علم کردن این کشور به عنوان ابر قدرت جهانی بعد از جنگ نقش اساسی داشت. اما آشکار است که چنین نظام اقتصادی در کنار چنان نظام سیاسی کاستی‌ها و مشکلات گوناگون خود را نیز همراه

اول در واقع آن میزان و با تعدادی را که اینها در جامعه تدارک دیده بود بر هم زد. این برنامه، که به انقلاب استالین از بالا نیز معروف شده است، در واقع چارچوب اینها را شکست و با تکیه بر تشکیلات حزب و سپس ارتش سرخ طرح صنعتی کردن سریع کشور را به اجرا گذاشت (۴). نتیجه‌ی اولین برنامه‌ی پنج‌ساله‌ی اقتصادی چنین بود که دولت با استفاده از نیروی سرکوب، دهقانان کوچک (اعم از قشرهای بالایی یا دگولاک، میانی و پایینی) را وادار ساخت زمین و احجام خود را به مزایع اشتراکی واگذار کرده و خود در این واحدها مشغول به تولید شوند. با تسلط جدید بر اقتصاد روسی دولت موفق شد با استفاده از سود بخش روسی اقدام به ایجاد صنایع سنگین در شهرها کند. منطبقه صنعتی اورال که امروزه مرکز صنایع سنگین اتحاد شوروی به حساب می‌آید در این دوره به وجود آمد. البته برنامه‌ی اقتصادی جناح استالینی حزب بلشویک اگر چه موفق شد در مدت کوتاهی به هدف اصلی خود برسد (صنعتی کردن شوروی) ولی مردم شوروی (چه دهقانان، چه مردم شهری و کارگران و چه خود حزب که از سال ۱۹۳۴، دچار تصفیه‌های وحشیانه‌ی استالین شدند) در این فرآیند بهای سنگینی پرداختند که بجا شدن زندگی دو نسل از مردم شوروی بخشی از آن است. بیشتر تاریخ نویسان و شوروی شناسان بر سر اینکه شوروی راهی جز صنعتی شدن نداشت با یکدیگر اختلاف چندانی ندارند (مگر آن دسته از شوروی شناسان غربی که با دیدی کاملاً ایدئولوژیک و برای نفی آنچه به سوسیالیسم ارتباط دارد به مسأله نگاه می‌کنند). اختلاف آنها آغاز می‌شود که پرسیده شود آیا راه حل استالینی تنها راه حل بود و یا یکی از راه‌حلها؟ به نظر طرفداران مکتب استالینی جواب به این سؤال مشخص است (ه). مخالفان این مکتب، اما، جوابهای گوناگون دادند که برداشتن به آن ما را از بحث اصلی دور می‌کند (۶). فقط به این نکته اشاره کنیم که شوروی شناسان غیر استالینی (و این شامل محققان شوروی نیز می‌شود) اکثراً معتقدند که راه استالین جشن‌ترین شیوه‌ی صنعتی کردن کشور بود و حزب کمونیست می‌توانست راه حل‌هایی بهتر انتخاب کند.

سیاست‌های اقتصادی ۱ انقلاب استالین از بالا و روش‌هایی که برای اجرای آنها انتخاب شد در روند شکل‌گیری خود، نظام اقتصادی دهه‌های بعد اتحاد شوروی را بوجود آوردند. نظام اقتصادی شوروی که امروزه مورد



جامعه بوجود می آورد. از یک طرف دستگاه دولت و حزب به عنوان تشر بر گرفته ی جامعه عمل می کنند و برای خود امتیازهای سیاسی و اقتصادی بیشتری قائل می شوند. این تشر برگزیده در کنار امتیازهای رسمی (وزنگاه های منحصرص، بیمارستان های بهتر، امکان استفاده از خانه های بهتر و غیره) اقدام به رشوه خواری و مال اندوزی نیز می کند (به عنوان نمونه رشید اف دبیر اول حزب کمونیست توراتستان که مبلوئر از آب درآمد، یا رسوایی داماد برزف و غیره). از طرف دیگر به دلیل کمبود تولید و ضعف دولت در برآورده کردن توزیع کافی و خدمات و اقتصاد سیاه و شکل می گیرد، یعنی آنجا که در جامعه تقاضا وجود دارد ولی نظام قادر به عرضه نیست (یعنی تقریبا در بیشتر بخشهای اقتصاد شوروی) خود شهروندان در حد امکان وارد میدان شده و با ایجاد بازار سیاه اقدام به تشکیل روابطی می کنند که دولت بر آن هیچگونه نظارتی ندارد. به عنوان نمونه برای دریافت خدمات اولیه کثی خانه در مسکو، یک شهروند باید شش ماه در انتظار اقدام دولت باقی بماند. در حالی که با صرف پول بیشتر می تواند همان نوع خدمات (و شاید هم نوع بهتر آن را) از طریق اقتصاد سیاه در مدت یک روز دریافت کند. دولت بر این بیادله هیچگونه نظارتی نمی تواند داشته باشد و حتی قادر نیست مالیات چنین درآمدی را از لوله کش نیمه داشته وقت دریافت کند.

مجموع عوامل بالا بحران شوروی را که شاید بتوان آن را بن بست کل نظام نام نهاد آشکار می کند. در بست و دومین کنگره ی حزب کمونیست اتحاد شوروی، نیکیتا خروشچف اعلام کرد که نظام سوسیالیستی تا پایان دهه ی ۱۹۷۰ از لحاظ اقتصادی بر نظام سرمایه داری پیشی خواهد گرفت. در پایان دهه ی ۱۹۷۰ آشکار شد نه تنها نظام شوروی از رقیبان سرمایه دار خود پیشی نخواهد گرفت بلکه در معرض نابودی و شکست قرار گرفته است. در این دوران رشد درآمد سرانه ی شوروی و تولید کشاورزی کاهش یافت و رنگهای خطر به صدا درآمدند (۸). اولین نهادی که متوجه خطر شد کا.گ.ب. بود. تصوری که مردم جهان از کا.گ.ب. دارند همان پلیس سیاسی و مسئول بازداشتگاه ها و نهاد خفقان درونی شوروی است. این تصور درست است ولی کامل نیست. کا.گ.ب. در کنار مسئولیت های بالا ( تا قبل از دوران گرباچف) مسئولیت های مهم دیگری مانند مرزبانی،

صرفه جویی در تولید، یا به خاطر کم کاری کارگران عمده ی زیادی را از کار برکنار کند و در صورت عدم نوآوری فنی خود نیز دچار ورشکستگی خواهد شد. در اقتصاد سرمایه داری قانون اصلی ابتقاء قابل ترین است. مشابه نظریه ی داروین در مورد قانون طبیعت. بنابراین در جوامع سرمایه داری انگیزه ی کار و نوآوری بقا است. سوسیالیزم می باید قاعدا انگیزه کار را از ابتقاء به وجدان کار ( آگاهی نیروی کار) و تقسیم کار مستقل سازد. یعنی از طرفی با تقسیم کار و بیمه های اجتماعی برای کارکنان جامعه ( چه مدیریت، چه کارگر و چه روشنفکر) عامل قانون جنگل یا ابتقاء قابل ترین را کنار گذارد و از طرف دیگر با بوجود آوردن نظام آموزش گسترده و آزادی کامل در جامعه و شرکت دادن همه ی شهروندان در تعیین سرنوشت خویش وجدان کار و آگاهی شهروندان را جایگزین انگیزه های نظام سرمایه داری کند. در شوروی وجه دوم قسبه یعنی وجدان کار در بین کارگران وجود نداشته است، چرا که آزادی و شرکت شهروندان در سرنوشت خویش اصولا مطرح نبوده است. شهروندی که با نظام سیاسی - اقتصادی کشور خود بیگانه است وجدان کاری نیز نخواهد داشت. بنابراین کارگری که از لحاظ کار و بیمه های اجتماعی تامین است و وابستگی خاصی هم به نظام سیاسی و اقتصادی ندارد کار مفید و لازم هم نمی کند چون نظام را از آن خود نمی داند. مدبری که در همین شرایط قرار دارد دیگر مساله اش نوآوری نیست و فقط می خواهد با برآورده کردن خواست مرکز در مورد حد تولید روز از اشراف کار خلاص شود. اینجاست که می بینیم بخش اعظم صنایع شوروی متخصص در تولید کالای بیفایده و بیفایده به اندازه ی کافی می شوند. کیفیت و کمیت پایین تولید، نبود انگیزه ی کار و نوآوری در تولید از ویژگی های نظام اقتصادی شوروی بود که با از بین بردن بسیاری از نیروها و امکانات، بحران اقتصادی در این کشور را دامن زد.

گونه ی دوم عوامل داخلی بحران در شوروی با نظام سیاسی این کشور ارتباط مستقیم دارند. از یک طرف دولت و حزب با شهروندان جامعه بیگانه بوده، نه از طرف آنها انتخاب می شده و نه به آنها پاسخگو بوده است. از طرف دیگر شهروندان جامعه نسبت به دولت و حزب بیگانه بوده و دولت در حزب را از آن خود نمی دانستند. این وضعیت دو نوع فساد گسترده در



دوران گریباچف:

پس از مرگ چرنیکو طبق روال مرسوم، کناکش قدرت برای جایگزینی او وارد مرحله‌ی نهایی شد. در این زورآزمایی جناح اصلاح طلب به رهبری گریباچف بر جناح محافظه کار و طرفدار سنت های برژنف به رهبری کمونیست زمانف پیروز شد. در مارس ۱۹۸۵ گریباچف به دبیر اولی حزب کمونیست انتخاب شد و زمانف بدلیل بیماری از عضویت در دفتر سیاسی استعفا داد. از آن تاریخ تا به امروز اصلاحات در شوروی شروع و همچنان ادامه دارد. اگر چه راه در این مدت برای انجام اصلاحات هموار نبوده است و طراحان اصلاحات در برخی از موارد با عقب نشینی از اجرای طرح، مشکلات را عریان ساخته اند ولی سیر اصلاحات کم و بیش به پیش رفته است

بین سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۹۱، اصلاحاتی که با دبیراولی گریباچف شروع شد راز و مرموزانش نیروی محرک اصلی آن بودند. چهره‌ی اتحاد شوروی را چه از لحاظ درونی و چه از جنبه‌ی جهانی بکلی دگرگون ساخته است. از سال ۱۹۸۵ به بعد توجه رهبری جدید حزب متوجه برطرف ساختن عوامل خارجی و داخلی بحران شد. تا آنجا که به رقابت با غرب مربوط می شود رهبری جدید به درستی محاسبه کرد که زرادخانه های آمریکا و شوروی قادرند جهان را ده بار نابود سازند. بنابراین کاهش سلاحهای دو طرف هم می تواند این تناسب وحشت آور را پابین آورد و هم در روند مذاکرات های تشنج زدایی اطمینان لازم برای جلوگیری از تریله و اختراع سلاح های مخرب جدید را بوجود آورد. در صحنه‌ی رقابت و اختلاف بین دو طرف قدرت که منجر به جنگ های منطقه‌ای شده بود شوروی سیاست مصالحه و حل اختلاف ها را پیشه کرد. چنین است که در عرض پنج سال گذشته شاهد پایان برخی از این جنگ ها و بروز چشم اندازهایی برای حل برخی دیگر بوده ایم (تخروج ویتنام از کامبوج، پایان جنگ داخلی در افغانستان، انگولا، نامیبیا و غیره). در این مذاکرات اصولا شوروی که نیاز فراوان به مصالحه و سازش داشت، ناگزیر از برخی عقب نشینی ها شد. اما همچنین باید توجه کرد که در طول پنج سال گذشته شوروی موفق شده است (با وجود عقب نشینی) مسأله‌ی امنیت مرزهای خود را تأمین کند و از مخارج رقابت تسلیحاتی بکاهد.

بازرات ضد جاسوسی، حفاظت از شخصیت های دولتی و... نیز داشته است. یکی دیگر از مسئولیت های کا.گ.ب. نقش تحقیقاتی آن است. این نهاد با داشتن بودجه‌ی کافی بهترین منزه‌های شوروی را برای بررسی مسائل داخلی و خارجی در استخدام دارد. رئیس کا.گ.ب. در اواخر دوران زیندگی برژنف، یوری آندریف بود. پس از مرگ برژنف در سال ۱۹۸۲، آندریف به دبیر اولی حزب یعنی بعنوان رهبر شوروی انتخاب شد. آندریف و رفقای او (مانند آندری گریبکو دیپلمات معروف و وزیر خارجه‌ی وقت که در این زمان با تغییر جهت خود رادر جناح آندریف قرار داده بود) به خوبی از وضعیت بحرانی با خبر بودند و در کناکش قدرت در درون دفتر سیاسی حزب بر طرفداران برژنف پیروز شدند. آندریف در اصل خواهان تغییر جهت کلی در سیاست کشور و از بین بردن سنت ها نبود. او خواهان اصلاح نظام با حفظ چهارحزب کلی بود و برای همین هم عمده‌ی اصلاحات او مربوط می شوند به مبارزه با فساد دستگاه اداری، مصروف مواد الکلی و عادی کردن روابط با غرب. در کنار این اصلاحات آندریف راه را برای عمده ای از اعضاء جوان تر حزب هموار ساخت و آنها را به مقام های بالاتر حزبی گماشت. یکی از این افراد گریباچف بود که در کنار دیگران جزو نسلی از اعضاء حزب بودند که آموزش خود را در دوران خروشچف دیده بودند و به در دوره‌ی استالین. بنابراین می توان گفت که در زمان آندریف نسل جدیدی از خیرگان حزبی به مقام های بالا جفا بالاترین نهادهای حزبی (گریباچف به عضویت دفتر سیاسی انتخاب شد) راه یافتند.

دوران زمام داری آندریف بسیار کوتاه بود و او پس از یک دوره‌ی بیماری در سال ۱۹۸۴ درگذشت. انتخاب کنستانتین چرنیکو به جانشینی آندریف در واقع هم یک سازش سیاسی بود و هم یک عقب گرد کوتاه مدت. بدین معنی که در کناکش قدرت بین جناح اصلاح طلب و جناح طرفدار سنت های برژنف، به دلیل توافق نداشتن و با برتری یک جناح بر جناح دیگر، چرنیکوری محافظه کار و بسیار و نزدیک به مرگ به دبیر کلی حزب کمونیست انتخاب شد. در باره‌ی دوران یک ساله‌ی زمام داری چرنیکو حرف زیادی برای گفتن نیست. به جز اینکه او در دوران کوتاه دبیر اولی این جلوه‌ای از بحران و ناتوانی رهبری در شناخت مشکلات بود(۹۱).

هدف اصلی این سلسله از اصلاحات سیاسی از بین بردن بیگانگی شهروندان با نهاد دولت است. در مورد بیگانگی شهروندان با دولت در شوروی قبلا اشاره شد و گفته شد که جدایی تاریخی بین دولت و شهروندان، اختناق و نبود آزادی‌های اولیه و رعایت نکردن حقوق انسان‌ها را دامن می‌زد. با از بین رفتن تدریجی بیگانگی بین دولت و شهروندان و دموکراتیک شدن دولت، دیگر شهروند شوروی دولت خود را بسان نهادی که جوایگویی جامعه نیست نخواهد دید. رفتار دولتمداران شوروی به تدریج زیر نظر شهروندان قرار می‌گیرد و با رای آنان دولتمردان فاسد و بی لیاقت کنار گذاشته می‌شوند. به عنوان نمونه رهبری جدید انتخابات شهرداری‌های شوروی را ملاک شایستگی افراد حزبی قرار داد و آن عده از دبیران حزب که در انتخابات شهرداری شکست خوردند را برکنار کرد. با آزادی انتخابات و مطبوعات آزاد، فساد دولتی عملا در سطح جامعه انقضاء شد و دولتمداران فاسد کنار گذاشته شدند و می‌شوند.

اقتصاد سیاه که دولت شوروی نه نظارتی بر آن داشت و نه قادر بود با تصحیح و تقویت روند تولید عامل عینی وجود آن را از میان بردارد نیز شامل اصلاحات شد. برای مبارزه با اقتصاد سیاه این بخش از تولید قانونی اعلام شد و از شهروندان خواسته شده است با تولید کوچک (چه کالایی و چه در بخش خدمات) بطور قانونی در روند تولید شرکت کنند. شهروندان شوروی از این پس می‌توانند بدون ترس از دولت، شرکت‌های مختلف خدماتی و تولید کالا تأسیس کنند. شرط اساسی در این بخش این است که شرکت‌های مورد نظر اجازه نخواهند داشت نیروی کار اجیر کنند و در صورت نیاز به نیروی کار می‌باید شرکت را به صورت تعاونی اداره کنند. یعنی کارگری را در مدیریت و سود واحد تولیدی سهم نمایند. بدین شیوه دولت شوروی موفق شده است آن بخش از اقتصاد را که از نظارت دولت بدور بوده زیر نظارت قانونی خود گرفته و از آنها مالیات دریافت کند و برای فعالیت‌شان قانون وضع نماید.

اصلاحات رهبری جدید در مورد اقتصاد متمرکز و برنامه ریزی شده کندتر از دیگر بخش‌ها پیش رفته است. هدف از اصلاحات در این بخش این

سیاست رهبری جدید در مورد کشورهای متحد شوروی نیز سیاسی واقع بیانه بوده است. رهبری جدید با صرف نظر کردن از سود سیاسی ای که از رابطه با متحدانش نصیب شوروی می‌شد، برنامه‌هایی مهم را در جهت جلوگیری از ضررهای اقتصادی شروع کرد. نورویدختن دولتهای اروپای شرقی در پاییز ۱۹۸۹ نمی‌توانست ممکن شود اگر اتحاد شوروی همچون گذشته برای حفظ این دولت‌ها دست به مداخله‌ی نظامی می‌زد. مداخلات این دولت‌ها با درک این واقعیت که رهبری جدید شوروی در پی تحولات خارجی و داخلی این کشور دیگر حاضر نیست مانند وقایع بهار پراگ، اقدام به مداخله‌ی نظامی کند، در جهت سرنگونی دولت‌هایی که پس از جنگ جهانی دوم توسط شوروی ساخته و پرداخته شده بودند اقدام کردند. در اینجا باید توجه داشت که دولت‌های اروپای شرقی از طرف نیروهای خارجی سرنگون نشدند و نبود خطر خارجی روند تغییرات را آسان‌تر ساخت. اما آنجا که خطر نیروی خارجی وجود داشته است (برای نمونه کوبا) شوروی تا این تاریخ بر تمهیدات خود پایبند مانده است و برای ایجاد تغییر و تحول از راههای دوسانه اقدام می‌کند (افغانستان و موزامبیک).

اقدامات اصلاحی رهبری جدید در مورد عوامل داخلی بحران اگر چه با واقع بینی همراه بوده است، اما به علت پیچیدگی مشکلات و سابقه‌ی تاریخی آنان، به اندازه‌ی سیاست‌های خارجی موفقیت آمیز نبوده است. در مورد عوامل داخلی بحران، رهبری جدید در جهت تغییر آن مگایتم‌ها و سنت‌هایی ریشه‌نموده است که در همان دو دوره‌ی تاریخی یاد شده در شوروی ریشه گرفته بودند. از لحاظ سیاسی یعنی تسلط انحصاری حزب بر دولت، اصلاحات در جهت از بین بردن و با کنار گذاشتن آن نوع حکومتی بوده است که بین سالهای ۲۱ - ۱۹۱۷ در شوروی شکل گرفت. بدین معنی که با آزاد کردن تدریجی انتخابات و آزادی نمایندگان دیدگاهها و نظرگاههای متفاوت در شرکت و رقابت در انتخابات، عملا جریان انتخاب نمایندگان سیاسی جامعه وارد یک روند قانونی شده است. همزمان با این تحول، قدرت سیاسی بشكل تدریجی از حزب کمونیست به شورای عالی منتقل شد و در کنگره‌ی ۲۸ حزب کمونیست، رأی بر تعدد احزاب داده شد. بنابراین از لحاظ سیاسی رهبری جدید قصد پایه‌ریزی نظام سیاسی مردم‌سالار را دارد و در این راه تاکنون موفق بوده است.

با تولید کوچک و برای بدست آوردن سود بیشتر تولید بهتر و بیشتر ارائه دهد. اما در بخش توزیع هنوز راه حل عملی بدست نیامده است و این امر سرعت بهبود کشاورزی شوروی را کند کرده است.

سیاست کلی رهبری اصلاح طلب شوروی در مورد اقتصاد این کشور به گونه‌ی خود رهبران به‌سوسیالیسم بازار، معروف شده است. نظریه پردازان سوسیالیسم بازار، معتقداند که استفاده از نیروی بازار (عرضه و تقاضا) به خودی خود یک وجه نظام سرمایه داری نیست. به عقیده‌ی این نظریه پردازان مگانیزم های بازار فقط زمانی که با مالکیت فردی بر وسایل تولید و بدست آوری ارزش اضافی از نیروی کار همراه شوند پایه نظام سرمایه داری را می‌زنند. بنابراین استفاده از مکانیزم بازار توسط دولت سوسیالیستی برای بالا بردن تولید پذیرفتنی است.

استفاده از مکانیزم های بازار، اجازه شکل گیری و قانونی کردن بخش خصوصی در تولید کوچک، آزادی سیاسی در جامعه و دموکراتیزه کردن دولت ( یعنی بازگرداندن آن به مردم) مجموعه‌ی اصلاحات شوروی را تشکیل می‌دهند. در صورت موفقیت این اصلاحات از یک طرف در جامعه وجدان کار و بنابراین کیفیت در تولید بوجود می‌آید و از طرف دیگر با درگیر شدن شهروندان در تعیین سرنوشت خویش ( آنها هم در جامعه ای که بخش عمده‌ی تولید در اختیار دولت است) و دموکراتیزه شدن دولت، مردم سالاری در کنار نوعی اقتصاد مختلط عمل خواهد کرد. اما این اصلاحات و آزمان رهبری جدید تا چه حد واقع بینانه و عملی است؟ این را فقط گذشت زمان نشان خواهد داد.

گرچاهف هدف اصلاحات خود را سوسیالیزم یا چهره‌ی انسانی‌ا نام نهاده است. او و هم نظرانش معتقداند با اصلاحات آنها بشریت قرن بیست و یکم مفهوم جدیدی از آزادی و نظام مردمی را تجربه خواهد کرد ولی بدون اصلاحات آنها آینده‌ی شوروی و سوسیالیزم با شکست روبرو خواهد شد. از نظر رهبران اصلاح طلب شوروی نبرد فکلی در این کشور بر سر هست نیست کشوری به نام اتحاد شوروی است نه چیزی کمتر و نه چیزی بیشتر.

است که نقش دولت در برنامه ریزی تولید کاهش چشم گیری پیدا کند. اگر دولت ناکثون برای هر واحد تولیدی برنامه ریزی می‌کرد و برایش میزان تولید تعیین می‌کرد و از آن می‌خواست که مواد اولیه را از مراکز خاصی که دولت تعیین می‌کرد به قیمت معینی تهیه کند، از این پس نقش دولت محدود به برنامه ریزی کلی خواهد بود. بدین معنی که دولت در حد کلی مقدار تولید واحد های تولیدی را مشخص می‌کند. برای تولید این مقدار، مدیریت واحد تولیدی آزاد است به طور مستقل وارد معامله با دیگر بخش های تولید برای تهیه‌ی مواد اولیه شود. بعد از برآورده کردن نیاز مرکز، هر واحد تولیدی آزاد است مازاد تولید خود را در بازار به فروش رساند و درآمد آن را با بین کارکنان تقسیم نماید و با آن را بار دیگر در واحد تولیدی سرمایه گذاری کند. بدین ترتیب دولت با تعیین مدیریت واحد تولیدی از آن درخواست کار می‌کند در حالی که همان مدیریت و کارگران واحد تولیدی دولت را انتخاب می‌کنند. در کنار این روند، واحد تولیدی زبان آور تعطیل می‌شود و نیروی کار آن به بخش های دیگر مستقل می‌شود ( اینجاست که خطر بی‌کاری بوجود می‌آید). بنابراین عامل رقابت بین واحدهای تولیدی برای ارائه‌ی کالای بهتر و تعطیل بخش زبان آور تولید به معادله‌ی بالا اضافه شده است. از این راه رهبری جدید امید دارد جای وجدان کار را که در جامعه شوروی خالی است پر کند.

در بخش تولید کشاورزی ( که همواره از مشکلات عمده‌ی جامعه بوده است) اصلاحات بیش و کم مانند بخش صنعتی عمل می‌کند. مشکلات بخش کشاورزی شوروی هم در سطح توزیع است و هم در تولید. خواننده شاید تمجب کند که بخش بزرگی از تولیدات کشاورزی شوروی هنگام توزیع ( حمل و نقل) تلف می‌شود. یعنی دولت در توزیع به موقع و با صرفه‌ی کالاهای کشاورزی ناتوان است. کشاورزان شوروی از دوران خروشیف به بعد اجازه داشته‌اند مقداری زمین زراعی را بشکل فردی مالک باشند و برای استفاده‌ی شخصی بکار برند. کشاورز شوروی در کنار کار در مزارع دولتی می‌توانسته است با کار در زمین کوچک خود کالای تولیدی را یا مصرف و یا در بازار آزاد به فروش برساند. این بخش از تولید کشاورزی به دلیل وجود انگیزه‌ی سود همواره بازدهی داشته است. اصلاحات جدید این بخش را تقویت می‌کند و کشاورز را تشویق می‌کند

شوروی را تهدید می کند مسأله ی ملیت ها است. اعلام جدایی جمهوری های بالتیک، جنگ در جمهوری های آذربایجان و ارمنستان، اختلاف تاجیک ها و ازبک ها بر سر شهرهای بخارا و سمرقند و غیره بر مشکلات موجود افزوده است. برخی از این مسائل سابقه ی تاریخی چند صد ساله دارند ولی بسیاری از آنها به دوران حکومت شوروی و خصوصاً زبان هالی که در دوران استالین متوجه اقلیت های ملی شده بر می گردند. اگر بتوان یک عامل را خطر اساسی برای جریان اصلاحات در شوروی بر شمرود، این عامل مسأله ی اقلیت های شوروی است. به نظر می رسد خطر جدایی طلبی ملیت های مختلف چنان جدی باشد که موجودیت اتحاد شوروی را به عنوان یک کشور واحد در معرض خطر جدی قرار دهد. آشکار است که از هم پاشی اتحاد شوروی، سیر اصلاحات این کشور را بطور کلی از مسیر اصلی خارج خواهد کرد.

ناید جای کمتر شکی باقی باشد که اصلاح طلبان شوروی یک دوره ی عقب نشینی را لازمه ی هرگونه اصلاحی تشخیص داده اند. اتحاد شوروی امروزه چه در سطح جهانی و چه در محدوده ی مسائل داخلی دست به عقب نشینی گسترده ای زده است. این عقب نشینی تا اندازه ای در مقابل فشارهای خارجی ( به خصوص رقابت با غرب) بوده، ولی بخشی از آن نیز در مقابل مشکلات نظام و عدم واقعی بینی تاریخی ( به خصوص دورنگویی به خود و دیگران و دستبرد به تاریخ) بوده است. اکنون بهایی که برای بالا بردن تولید و به کار انداختن چرخ اقتصاد کشور باید برداشت چه بسا بیشتر شدن اختلاف دستورها، تبدیل بیشتر نیروی کار به کالا و پدید آمدن بیکاری و تورم و ورشکستگی صدها مرکز تولیدی در بازار رقابت باشد. اما سؤال اصلی این است که مسیر آینده ی برنامه ریزی اقتصادی به کدام سو خواهد بود؟ ادغام بیشتر در بازار جهانی، سرمایه و حاکمیت بیشتر نیروهای بازار آزاد و در نتیجه نابرابری بیشتر طبقاتی؟ نسخه ی تازه ای از سوسیال دموکراسی اروپای شمالی و ادولت رفاه، یا ترکیب تازه و هنوز ناشناخته ای از برنامه ریزی دولتی و بازار آزاد؟ هم اکنون مبارزه ی سیاسی بر سر قوانین مربوط به شکل های تازه ی مالکیت در شوروی به شدت در جریان است و نتیجه ی آن هر چه باشد قطعاً مبارزه بر سر شکل های دموکراتیک تر مالکیت برای عدالت اجتماعی پایان نخواهد گرفت. باید توجه داشت که

۱ سوسیالیسم با چهره ی انسانی، هدف خود را نابودی تدریجی آن نظام اقتصادی و سیاسی ای قرار داده است که در چهار سال اول انقلاب و دهم ۱۹۳۰ شکل گرفته است. این نظام اگر هم روزی کاربرد داشته است، در اواخر قرن بیستم دیگر چنین کاربردی ندارد. اما اصلاح طلبان برای جایگزینی آن نظام با نظامی که هم مردم سالار باشد و هم جهانی اقتصادی سوسیالیسم یعنی اشتراکی بودن وسائل تولید را حفظ کند با مشکلات اساسی ای روبرو شده اند. این مشکلات را می توان به چند دسته تقسیم کرد:

اول - جنبش اصلاح طلبی به معنی واقعی از میان نرفته ی مردم بر نخاسته است و شهروندان شوروی در شکل گیری و سمت دادن به آن از ابتدا خود سهم زیادی نداشتند. چه در زمان تزارها و چه در دوران حکومت شوروی، مردم این کشور با دموکراسی بیگانه بوده اند و آن را تجربه نکرده اند. در طول هفتاد و چند سال گذشته مردم شوروی با نظام استبدادی ای طرف بوده اند که احتیاجات اولیه زندگی زنجیری را برای شهروندانش فراهم می کرده است ( اگر چه با به هدر دادن نیروها). در چنان شرایطی مردم نیز از هر فرصتی برای از زبر کار در رفتن استفاده می کردند. گروهی از اصلاح طلبان از درون حزب ( یعنی مرکز قدرت)، شروع به کار کردند، این گروه که گریباچف سردمدار آنهاست در مرحله ی نخست نقطه بخشی از روشنفکران حزبی و غیر حزبی را پشتیبان فعال خود یافتند دیگر شهروندان شوروی در سالهای نخست به جریان اصلاحات برخوردی مستقل داشتند. یکی از مشکلات اساسی رهبری جدید جلب اطمینان نوده ی مردم به واقعی بودن اصلاحات و درگیر نمودن آنها در روند کار می باشد.

۲ دوم - رهبری اصلاح طلب حزب با پیش بردن سیر اصلاحات عملا قدرت انحصاری حزب کمونیست را در جامعه از بین خواهد برد. آشکار است که چنین تحولی برای بسیاری از اعضا - حزب ( که حتی ممکن است خواهان برخی اصلاحات باشند) خوشایند نیست. بسیاری از اعضا، حزب و دستگاه دولتی چه به دلیل جزم های نظری و چه به دلیل از دست دادن امتیازهای اجتماعی خواهان ادامه ی اصلاحات نیستند. این گروه ( که چنانح محافظه کار حزب را تشکیل می دهند) اگر قافز به جلوگیری از ادامه ی سیر تحولات نبوده اند ولی موفق شده اند با کند کردن جریان اصلاحات، رهبری جدید را با خطراتی جدی درگیر کنند.

سوم - مشکل دیگری که امروزه به عنوان خطری جدی سیر اصلاحات در

- ۲) برای اطلاع بیشتر در باره ی حجاج اسلامی عرب در مقابل بدیل های دیگر بررسی راجع کنید Stephen F. Cohen, Rethinking the Soviet Experience, New York and Oxford: Oxford University Press, 1985.
- ۳) علاءالدین به این بحث می نزنند به کتاب های: تاریخ مختصر عرب کمونیست شوروی (پلیریک، ۱۹۴۸) که زیر نظر مستقیم اسالین نوشته شده و هم چنین کتاب تاریخ عرب کمونیست اتحاد شوروی (۱۹۷۷) که در دوران بروزف تهیه شده مراجعه کنید. این کتاب گروهی در برخی موارد با کتاب و تاریخ مختصر عرب کمونیست شوروی تفاوت مایی دارد ولی هر دو کتاب نظرات کلی شبیه به هم دارند.
- ۴) برای بررسی مخالفان مکب اسالین راجع کنید به نوشته های Roy Medvedev, Is the Red Flag Flying?, London: Zed Publications, 1979. Pp. 101-199.
- ۵) برای بررسی دقیق تر رابطه ی شوروی با سحرانش راجع کنید به: Albert Szymanski, Comp., 1986 pp 94-118.
- ۶) برای بدست آوردن آمار رکورد کنترولی و اقتصادی در شوروی می توانید به کتاب زیر مراجعه کنید: Zhores A. Medvedev, Gorbachov (London, W.W. Norton and Comp., 1986) pp 94-118.
- ۷) برای بررسی سیر تحول در دینر سیاسی و کتاکتی قدرت تا قبل از دوران گرباچف راجع کنید به فصل های اول و دوم کتاب بالا.

فتاد و چند سال نظام تک حزبی در کنار آثار نگاه کننده اش در اقتصاد و سیاست نتایج مثبتی هم به بار آورده است. امروزه شوروی کشوری است صنعتی که می تواند هرگونه دانش فنی جدید را بپراختی پذیرا باشد. این سوادای ریشه کن شده و این کشور دارای یک قشر وسیع فن سالار و دانشمند در رشته های گوناگون است. اگر چه در برخی زمینه های دانش کامپیوتر شوروی از غرب عقب افتاده است (مانند آنچه به سویر کامپیوتر معروف شده است)، ولی همانطور که از محصولات بخش صنایع نظامی و هواپیمایی و فضایی این کشور پیداست، شوروی در برخی از بخش ها نه تنهایی تواند رقیب غرب به حساب آید، بلکه شاید پیش تر از آنها هم حرکت کند. بنابراین وجود صنایع پایه، وجود دانش فنی و قشر وسیع فن سالار عواملی هستند که در صورت بهره برداری درست از آن ها می تواند به پیروزی برنامه ی اصلاحات کمک کرده و شوروی را در قرن بیست و یکم تبدیل به جامعه ای کند که در آن تلاش برای دست یافتن به آنچه در کتاب  ها به سوسیالیزم و یا کمونیسم معروف شده امکان پذیر گردد.

پی نوشت ها:

- ۱) برای بحثی پیرامون بدیل های متفاوت در دوران انقلاب روسیه مراجعه کنید به: Ronald G. Suny, "Toward a Social History of the October Revolution", in American Historical Review (February 1983).
- ۲) لین در پاسی به دولت شوروی مبارستان در سال ۱۹۱۸، این دولت را مورد ستایش قرار می دهد. او همچنین از دولت معمر ( که انقلابی از احزاب چپ بود) به عنوان نوع بهتری از دیکتاتوری طبقه کارگری یاد می کند و آن را در مرحله ای جلوتر از دولت پلیریک می بیند. دولت مبارستان چند ماه بعد از این پیام با پشتیبانی بریتانیا توسط ارتجاع داخلی سرنگون شد. راجع کنید به: Roy Medvedev, The October Revolution, New York: Columbia University Press, 1979. P. 152.
- ۳) برای اطلاعات بیشتر راجع به سانه ی دقتان ها در شوروی مراجعه کنید به: M. Lewin, Russian Peasants and Soviet Power, New York: W.W. Norton and Company, 1975.